

زمینی که در جنب مزار بود خریده داخل صحن نمود . و چون پسر ابوسعید طوسی آن جناب را به تیغ ظلم به درجه شهادت رسانید در آن زمین مدفون گشت . و بعد از او خلف ارجمندش مشمول رحمت نامتناهی امیر قطب الدین که قدوه اکابر زمان خود بود آن زمین را داخل مزار و افرا الانوار نموده صفة کوچکی مقابل قبله طرح انداخت و اطرافش را فخر مدنی نموده در يك ضلع پنجره از آجر ساخت و به جانب پیش رو اساس طنبی عالی نهاده سقفش را با طارم هفتم برابر نمود و در سمت شمالی صفة بلند رواق به رسم مسجد احداث کرد و **خواجه پیر محمد قمی** در پایین مرقد منور صفة منقش ساخته قنادیل نصب کرد [۸ ب] و **خلف الاولیاء المحققین برهان الملة والدين امیر شیخ دادانی** در جانب تحتانی مرقد صومعه مروح ساخته و محرابی از سنگ مرمر نصب کرد و بر بالای آن صفة منقش به اتمام رسانیده درها بر جوانب گشود .

در سنهٔ اربع و خمسين و ثمانمائه **خواجه احمد فراش** که از ملازمان امیرزاده سلطان محمد تیموری بود قطعه زمین خلف سابق را داخل نموده عمارات امیر معین الدین اشرف را منهدم ساخته طرح مدرسه عالی بشکل مسدس انداخت و در را بر شاه نشین مفتوح ساخت و دو در دیگر یکی به جانب شرق و دیگری بطرف ۱۵ غرب گشاد و حجرات به جهت سکنی خدام و فقرا بنا نموده آشخانه ساخت . و در شهر سنهٔ تسع و تسعين و ثمانمائه قدوة السادات العظام الامجد امیر جلال الدین محمد قطعه زمینی از جانب قبلی داخل نموده صفة مرتفع و طنبی وسیع مروح بنا نمود .

و هم درین سال دستور الوزرائی **خواجه معین الدین علی المیبیدی** که جد ۲۰ اعلی عالی جناب استاد المنجمین و برهان المدققین میرزا رشید الدین محمد میبیدی است پایابی وسیع مشتمل بر حیاض و خلوات و صفة برسم مسجد از آجر احداث کرده «آب جدید» در آن جاری ساخت و در خارج مزار محاذی آن مکان قدسی بنیان مدرسه برسم حظیره به اتمام رسانید [۹ الف] و صبیبه خود را در آنجا دفن کرد . و در اربع و خمسين و ثمانمائه **شیخ حاجی محصل بطمع** استروای کوثر و

سلسبیل بر شرقی مزار مصنعه حفر نموده به آجر بر آورد و از آب تفت مملو گشته
 سکنه آن محله تمتع می یابند و ثواب آن در نشاء ثانیه به روح بانی متواصل میگردد.
 و در « تاریخ جدید یزد » مرقوم است که در سیوم فروردین ماه جلالی موافق
 سنه ستین و ثمانمائه هجری بنا بر مصلحت کامله الهی که قوه درآ که بشری از درك
 آن عاجز و قاصر است سحاب غمام قهر قهرآری در فضای کاینات الجو متراکم
 گشته قطرات امطار از دیده سحاب مانند اشك عاصیان بر صفحه رخسار ارض فرو
 ریخت و در اندك زمان آبهایی که در مغاک جبال و منافذ احجار جمع شده بود
 مجتمع گشته از قلال جبال متوجه صحرا و نشیب شد و از دشت ورود گذشته در طرق
 و شوارع روان گشت. از صدمات شدید و غرش عنیفش علامت صور اسرافیل و غوغای
 روز رستاخیز ظاهر شده لرزه در اندام قصور افتاده روی به انهدام نهادند. ابنیه رفیعہ
 و عمارت عالیہ با خاک یکسان گشته اجزاء تر کیب و گل و آجر از هم پاشید و بطرفه
 العینی اکثر محلات با ساحت غیرا سمت تساوی و تشارك [۹ ب] پذیرفت. حاصل
 که بمرتبهای طغیان نمود که ذکر طوفان نوح از صحایف خواطر متتبعان آثار سلف
 و مستخبران اخبار فروشست. چون ساقی ابراز ساغر حباب جام پیاپیش می داد
 مزاجش از اعتدال طبیعی انحراف یافته بیحوصلگی آغاز نمود و دیوانه وار بحریم
 حرم محترم شهر یار علویین حشم قدم نهاده از غایت بیخودی نصف صغه جدید و
 صومعه و صغه پایین پا و مدرسه و پایاب را بابر ساخته به حول مرقد منور و مقبره
 اولاد خیر البشر رسید. صیحه ای از محیط به گوشش رسید که ای سرمست باده جوش
 و خروش هشیار باش و از سوء ادب بیدار باش که مبادا گستاخانه قدم پیش نهی و تا
 قیامت خال انفعال بر رخساره ما و خویش نهی و ازین جسارت ذکر فضیلت این
 عنصر شریف که « ومن الماء کل شیء حی » از السنه و افواه بر اندازی. آن بی خبر
 از استماع این نصیحت هشیاری اثر بهوش آمده قدم فراپیش نهاد و از روی اعتذار بر حول
 مرقد آن بزرگوار دوران نموده پیروی فرات نمود.



بیان این مقال آنکه ثانی نمرود و شداد مقلد عبیدالله زیاد متوکل مفقود

- المتوکل فاسد اعتقاد از غایت بغض و عناد که با اهل بیت قدسی نژاد هادی سبیل رشد و رشاد [۱۰ الف] وقائد طریق رسالت و ارشاد خصوصاً با حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب و اولاد امجاد آن صدر نشین انجمن ایجاد بلعالم کون و فساد داشت ساکنان امصار و بلاد و طوائف محبان عباد را از طواف آستان جبرئیل - آشیان فردوس بنیاد منع کرد و نفرین زهاد و عبّاد را زاد سفر نموده اندیشه عقوبت و تعذیب اولاد آن حضرت کرد و به این امر مذموم و فعل میثوم نیز اکتفا نموده حکم به تخریب مرقد فرشته معبد سرخیل شهیدان آل محمد و سیله تبسم غنچه صبح شفاعت، واسطه گشایش ابواب رحمت، علت تموج دریای مغفرت سلطان نبوت و دودمان امامت لواء، تکیه ده بستر ارض مقدس کربلا علیه التحیه و الثنا فرموده فی - الحقیقه مخرب بنای عمر و دولت خود گردید، چنانچه در ذیل مرقوم قلم وقایع رقم ۱۰ خواهد گشت، انشاء الله تعالی و حده العزیز .

- تفصیل این اجمال آنکه اعوان بی ایمان و انصار نامسلمان متوکل که جنود شیطان و مردودان نظر رحمت یزدان بودند به فرمان آن سالک طریق بغی و عدوان آب فرات را بر دوضه عرش قبه ملائک صومعه بستند که با زمین یکسان نموده [۱۰ ب] آن ارض مقدس را مزروع نمایند و ندانستند که ازین گستاخی درین نشاء آبروی ایمان را ریخته در عالم باقی از فیض زلال کسوتر و سلسبیل محروم می گردند . فرات از عرق خجالت آب گشته غریق بحر تحیر و گرداب اضطراب گردیده و قریب به مشهد قدس نشان که رسید از روی ادب ایستاده حیران کار خود گشت که گاهی قوم بد کردار یزید پلید بر روی امام مظلوم شهیدش بندند که مقربان بارگاه ملک حمید تشنه و دلخسته به دیوان قهرمان قهر قهار شدید لب به شکایت گشایند و زمانی به انهدام روضه مقدسه اش مأمور ساخته گل آلود عصیان و طغیانش می نمایند. کلاب کوی ضلالت و خنازیر وادی غوایت از مشاهده این حالت با وجود کمال قساوت و عدم بصارت بر کرامت سلطان سریر شهادت واقف گشته از ارتکاب آن شناعة متقاعد گردیدند.

بعد از این واقعه شنیعه آن غدار نابکار تمتعی از چشمه حیات^۱ نیافته دار-
الخلافة جهان محسوس را بدرود کرده به تسخیر اقالیم سبعة نیران شتافت .



مقصود از تحریر این حکایت که به مطلب مربوط بود آنکه اگر آب رود
اقتدا به فرات نموده نسبت بمنتهسبان دودمان امامت رعایت ادب نگاهداشته در حریم
حرم اولاد آن حضرت قدم جرأت پیش نهاد مقام استعجاب نیست و همچنین اگر
اجساد طاهره موالیان و محبتان خاندان ولایت که از بیم عذاب روز محشر و خوف
عقاب عرض اکبر به پناه مقربان در گاه دادار داور و نزدیکان بارگاہ خالق البشر
گریخته اند از آفت سیلاب محروس گردد محل ارتیاب و شک نیست و نخواهد بود.
۱۰ و در همین سال پیشقدمان وادی توفیق سید امجد سید جلال [الدین] محمد و سلاله
سلسله سلطان متعالی برهان الدین امیر شیخ دادایی و مسند آرای دیوان تدبیر خواجه
معین الدین علی وزیر هر یک عمارتی که معمار همتشان احداث کرده بود و از نزول
نازله سیل تخریب یافته تجدید عمارت نمودند و دستور اخلاص کیش خواجه معین-
الدین علی از روی ارادت و اخلاص به احداث عمارت جدید پرداخته [۱۱ الف] به اتمام
۱۵ رسانید، شعر:

چنان بنای عمارت نهاده اند وسیع

که هست مطلع خورشید از درون حصار

نه دیر زود که محو قمر ستوده شود

که رخ بساید در برج و بام در ادوار

۲۰ و حسب المقدور بعضی از املاک و رقبات بر موقوفات آن سرکار افزود و
حالت تحریر که سه مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته بعضی از عمارات
منهدم شده و کسی را بنای چابک دست توفیق رفیق نگشت که به استحداث آن در
دار باقی طرح قصور عالی افکند .^۲

۱ - اصل : حیوة ۲ - صفحه ۱۱ ب بهمین جا ختم میشود و صفحه ۱۲ الف سفیدست .

[۱۲ب] شاهزاده بلندقدر عالمقام شاهزاده فضل بن امام موسی کاظم

علیه السلام

شهریاران فلک قدر ، اولیاء نامدار

جمله هستند از عنایات الهی تاج ناز

هر مرادی را که خواهی همت از ایشان طلب

تا همه مقصود تو حاصل شود بی انتظار

هر کس از بی اعتقادی پیرو ایشان نشد

تا ابد مردود گشت و در دو عالم ماند خوار

مورخان بلاغت آثار و ناظمان فصاحت شعار به قلم اعجاز کردار بر صفحات

۱۰ اوراق لیل و نهار [۱۳ الف] نگاشته کلمک بدایع نگار گردانیده اند که سلطان ممالک

فتح و ظفر امیر مبارزالدین محمد مظفر در زمان سلطنت و فرمانروایی به عمارت

«حصار» و حفر «خندق» کهنه آباد یزد امر فرموده حسب فرمان فرمانبران بدان

مهم شروع نمودند ، چون بدان مکان که الحال مقام آسایش شاهزاده واجب الاحترام

است رسیدند به سبب حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی با هیبت با جامه های

۱۵ سبز و سفید و مصحفی بر سینه گذاشته و جراحی بر اندام و پنبه بر جراحی

گذاشته بنظر بینندگان در آمد. حفّار دست جرّات دراز کرده پنبه از روی جراحی

برداشت، فی الحال خون تازه از زخم جریان یافت و آوازی به گوش حفّار رسید

که دست خود نگاهدار. حفّار از مشاهده آن حال و شنیدن آواز بیپوشوار افتاد .

پادشاه اخلاص شعار ازین حال اطلاع یافت. چون روزبه آخر رسیده بود زیارت کردن

۲۰ قالب مطهر آن شهید را بروز دیگر گذاشت . در آن شب چند علم نور از قبر

آن جناب افروخته گشته مشاهده اولوالابصار گردید. روز دیگر که شهسوار عظیم القدر

آفتاب پیرق زرنکار افراخت [۱۳ب] جناب امیر مبارزالدین محمد پای سعادت بر کاب

اشهب مراد در آورده بدان مکان شریف شتافت و مقرر فرمود تا قبر آن جناب را

بسته «فصیل» بدان طرف قبر کشیدند و صومعه ای ساختند و جناب امیر مبارزالدین محمد

مظفر سر خدمت بر آستان سعادت نشان امامزاده والا گهر گذاشتند، مضمون این ابیات به او رسانید، بیت :

ای شرف گوهر آدم به تو
روشنی دیده عالم به تو

دولت آن سر که برو پای تست
بخت بر آن دل که درو جای تست

تا مگر از دوستی رای تو
سر نهم آنجا که بود پای تو

گرد تو گیرم که به گردون رسم
تا نرسانی تو مرا چون رسم

دزه صفت پیش تو ای آفتاب
باد دعای سحرم مستجاب

از کرامات شاهزاده فضل رضا علیه التحیه والثنا که در آن اوان مشاهده مردم

آن دیار گردید آن بود که شبی مرد و زنی بد کار در صومعه امامزاده عالیقدر

رفته به فساد مشغول شدند . به قدرت کامله قهار شدیدالانتقام آتشی در ایشان افتاده

هر دو خاکستر شدند . بامداد که خدام در گشودند توده خاکستر [۱۴ الف] و کفش

مرد و زنی دیدند و از حقیقت حال آگاه گشتند و بعد از آن کرامات بسیار در آن

مزار به نظر خدام در آمده و از آن تاریخ تا حال به جهت زیارت امامزاده واجب-

التعظیم شب جمعه که شریفترین ایام است اختیار کرده حاجات و ملتمسات خود

عرض می نمایند و البته به مراد می رسند .

ظاهر شدن قبر امامزاده و صومعه ساختن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

در سنه سبع و اربعین و سبعمائه بود و چون سنه اربع و اربعین و ثماننماینه در رسید

امیر قطب الدین خضر شاه خلف مرحوم سعید شمس الدین محمد خضر شاه قطعه

زمین از شهر داخل صومعه کرده بقعه ای در کمال زینت و تکلف و صفا بساخت و

فرش گسترده قبر را از کاشی ترتیب داد و قبر پوش زربفت بر آن انداخت و درهای

خوب به تکلف نصب نمود .

- بدان ای عارف هوشمند که در زمانی که رایات جاه و جلال پادشاه ملکستان شاه اسمعیل بهادر خان به جهت دفع فتنه رئیس محمد کره و تسخیر ولایت یزد عنان عزیمت به جانب خطه یزدان عطا فرمود ، و چنانچه در ذیل [۱۴ ب] این دفتر مرقوم
- ۵ قلم فیروزی رقم گردیده به فتح و ظفر اختصاص یافتند در حین محاصره کراماتی از امامزاده عالی تبار مشاهده پادشاه عدالت شعار گردید . بنا بر آن مبلغی از بیات وجوهات بلده بهشت منزله یزد به رسم سیورغال متولی آستانه عرش درجه مقرر فرمودند و تا این اوان استمرار دارد و برقرار است و نیز جمعی که سرارادت و اخلاص به آستان ملایک پاسبان دوحه چمن رسالت نهاده بودند دکان کین بسیار و اراضی بیشمار بر بقعه شریفه وقف کردند . الحال قلیلی نام وقف بر آن باقیست و حاصل آن قلیل نیز
- ۱۰ متغلبه به علت وظیفه بر خود مباح دانسته متصرف می شوند و چیزی صرف سرکار مزار منور نمیشود، و جزا لله خیرا .

- و در بیرون مزار فایض الانوار شاهزاده کرامت دثار تالاری از چوب ساخته اطراف آنرا محجر نموده اند و شیخ بزرگوار مشهور به «پیر برج» در آنجا آسوده در
- ۱۵ ایامی که مقرب الحضرة العلیة العالیة محمد علی بیك ناظر بیوتات کرکراک سرکار خاصه شریفه و دارالعباده یزد می بود برجی رفیع اساس که از قدیم الایام در آنجا ساخته بودند عمارت کرده نقاره خانه را از «میدان خواجه ضیاء الدین محمد» بدانجا نقل نمود و در زیر برج آشخانه سرکار امامزاده واجب التعظیم است که در آنجا هر روزه آش طبخ نموده به فقرا و مساکین میرسانند .

۲۰ سید حسین گل سرخ رحمة الله علیه

آن دوحه چمن امامت و نور با صره سیادت در بدایت حال در «محلّه سرچم» در دکان خبازی به امر نان پزی قیام داشت و با وجود مشغله تمام پیوسته به عبادت حی قیوم پرداخته قدم از جاده شرع شریف فراتر نمی نهاد و همچنین شخصی [۱۵ الف] در بازار داخل شهر به امر خمیر گیری در دکان خبازی مشغول بود و از راه سلوک درجه

عالی یافته. صاحب حال شده بود. نوبتی دست در میان خمیر برده شاخ نرگسی بدر آورد و به نزد سید حسین فرستاد. سید از مشاهده آن رخسار همایونش مانند گل سرخ شکفت و دست مبارك به میان آتش تنور برده گل سرخی بر آورده نزد خمیر گیر فرستاد و پیغام فرمود که، بیت:

سرخ گل و غنچه مثالم هنوز

منتظر باد مثالم هنوز

شخص خمیر گیر از استماع این پیغام دست از شغل خود کشیده در گوشه زاویه به عبادت پروردگار اشتغال نمود، تا آنگاه که به عالم جاوید شتافت و بدین سبب به «پیر خمیر» اشتهار یافت. مدفن او حوالی «حمام شاه» به قرب «جلو خانه» واقعست. ۱۰
خمیر گیران و سایر خدما خبازان آن جناب را پیر طریقتی خود می دانند و به اخلاص تمام به زیارت مزارش می روند.

بدان ای عزیز که در میانه خاص و عام این ولایت چنان اشتهار یافته و بصحت رسیده که در اوان زمان سلطنت پادشاه کشور گیر شاه اسمعیل جهانگیر به فرمان پادشاه اوزبک جمعی از طرف ترکستان به اراده [۱۵ ب] تاخت و تاراج خطه امن آباد یزد بدان ولایت آمدند و چون به مقام «زنگیان» که بیرون شهر است رسیدند عجزه و بیچارگان از راه خوف و دهشت نه به اراده جنگ و جدال از شهر بیرون آمدند و چون فوج بی باک اوزبک را دیدند سرها برهنه کرده نجات خود و سایر مسلمانان را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت نمودند. سید حسین که در دکان خبازی به نان پختن مشغول بود بیرون آمد و جامه که پوشیده بود بیرون کرده افشاند، به قدرت باری تعالی شرارهای آتش از جامه او شعله ور گشته بعضی از لشکر اوزبک که پیش آمده بودند به آتش غضب حضرت قهاری سوختند و مابقی روی به جانب فرار آورده تا ترکستان در هیچ مکان توقف نکردند، شعر:

آتش سوزان نکند با سپند

آنچه کند آه دل مستمند

فوج اوزبک که به خدمت پادشاه خود رسیدند چنانچه کرامات سید دیده بودند به عرض رسانیدند. پادشاه از استماع آن خبر اخلاص و ارادتسی به خدمت سید بهم رسانید و شخصی را با تحف و هدایا به نزد سید فرستاد. چون فرستاده به یزد رسید سید نقد جان بقابض ابواب سپرده بود.

• بعد از اطلاع، پادشاه اوزبک مقرر فرمود که آن وجه را صرف بقعه و مزار و خانقاه نمایند. به موجب اشاره مزار سید تعمیر نموده و مسجدی در پیش روی ساخته خانقاه عالی در بالای سر طرح انداختند و پایایی از آجر پخته بر سر آب فیروز آباد حفر نمودند و به جهت فقرا و مساکین هر روزه طعامی مقرر کردند و موقوفاتی بر آن قرار دادند.

۱۰ در حین تحریر این دفتر که سه مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته خانقاه بایرو مزار منور خراب و موقوفات سرکار از تصرف متولی بیرون رفته.

[۱۶ الف] سیدالعارفین امیر علی قوام الدین علیه الرحمة

برخواطر فیض مظاهر دوستان آل عبا مخفی و مستور نخواهد بود که آن جناب به صفت زهد و عبادات معروف و به اظهار کرامات و خوارق عادات مشهور بود. در ایام حیات پیوسته اهالی بلده یزد به صحبت شریفش رسیده مشاهده کرامات می نمودند، چون ازین دارغور و به سرای راحت و سرور انتقال فرمود در مقبره «نظامیه» که در «محلّه میر چقماق» به جنب «دارالسلخ» واقعست و بانی آن بقعه شریفه سید نظام الدین والد بزرگوار سید رکن الدین محمد قاضی بود مدفون گردید و از آن وقت تا حال که سنه ثلث و ثمانین و الف هجریه رسیده متوطنین بلده طیبه یزد به جهت زیارت مرقد منور آن سید ستوده سیر روز نهم شهر ذی حجه الحرام که یوم العرفه است مقرر نموده اند و از «میدان میر چقماق» تا حوالی مزار منور آذین بسته تجار و اهل محترفه دکانین آراسته مردم شهر و بلوکات از ذکور و اناث در آن محل حاضر می شوند و به بیع و شری اشتغال می نمایند، نظم:

- پیر ز نعیم است دکانهای او
 پیر و جوان مایل سودای او
 بس که بهم ریخته همیان زر
 گشته دکانها همگی کان زر
 اطلس رومی و قماش فرنگ
 مانده بهر خانه ازو تنگ تنگ
 رومی و هندیست که با یکدگر
 کرده مواسات چو شیر و شکر
 کیسه برانند درین رهگذر
 هر که تهی کیسه تر، آسوده تر
 هست بسی نیز ز وارستگان
 فارغ و آسوده ز سود و زیان
 گرچه تهی دست زسیم وزرند
 جان بفروشد و غم دین خرد
 جنس نفیس است خریدار کو
 رونق این گرمی بازار کو
 از دل ایشان شده بازار گرم
 آیدشان از در و دیوار شرم
 و چنان به خود شگون ساخته اند که بعضی از اجناس و امتعه و اشر به را که
 ۲۰ در آن روز خریداری می نمایند [۱۶ ب] تا سال دیگر همانوقت در منزل خود نگاه
 می دارند .

سید قطب الدین

نیر از جمله اهل الله بود. در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که خواجه
 اوجی در سلك مریدان عاقبت محمود آن سید عالی حسب انتظام داشت. نوبتی
 به اتفاق جمعی از خطه بهشت منزله یزد متوجه تبریز گردید. در اثنای طریق
 جماعت قطاع الطريق بر قافله زده اهل قافله متحیر و سراسیمه گشتند. خواجه

اوجی ازسید قطب الدین اعانت و از آن بلیه نجات طلب نمود . مقارن آن از برابر کردی نمایان شده سید ظاهر گردید برشیری سوار و بجای تازیانه ماری در دست . دزدان چون این حال مشاهده نمودند دست از کاروانیان داشته متفرق گردیدند و اهل قافله سلامت از آن مهلکه نجات یافتند . خواجه اوجی بعد از مراجعت از سفر به خدمت سید قطب الدین رسیده خواست که آن حکایت غریب به سمع سید و حضار رساند ، زبانش از تکلم باز ماند و چندانکه خواست سخن نتوانست گفت . بعد از تفرقه اهل مجلس زبان خواجه گشاده گردیده سید فرمود که ای خواجه [۱۷ الف] از ما امانتتست نزد تو باید که تا من در قید حیات^۱ باشم زبان به اظهار این راز نگشایی و چون ثبات و درام در عالم محنت فرجام هیچ فرد از طوایف انسان را میسر نیست لاجرم آن سید بزرگوار متابعت قدما نموده از عالم محنت انجام رحلت نموده به عالم جاودان شتافت و حسب الوصیه در بقعه منوره سید امیر علی قوام الدین مدفون گردید .

مر تضى اعظم سعيد قطب الاوليا و قدوة العلماء سيد نظام الدين

حيدر المقلب به سيد روح الله

- آن جناب از اکابر سادات آل نظام و صاحب کشف و کرامات بود و پیوسته به گفتن وعظ و ارشاد خلائق همت عالی نهدت مصروف می داشت . نوبتی در اثنای موعظه ساعتی خاموش گشته بعد از آن سر بر آورد و به حضار گفت که از عالم اسرار بما ندا کردند که به جانب کازرون حرکت نمای و در همان روز روانه کازرون گردید و آن بلده را به نور قدوم مزین ساخته علما و فضلا و مشایخ به مجلس شریفش تردد آغاز کرده التماس موعظه نمودند و روز جمعه به مسجد تشریف داده بعد از ادای نماز حسب الاستدعای [۱۷ ب] علما و صلحا بر فراز منبر بر آمده شروع در موعظه نمود . خطیب کازرون که در پای منبر حاضر بود درباره سید چیزی به خاطر رسانید . آن جناب بنور ولایت دریافته فرمود که ای آن کس که انکار ما به خاطر رسانیده ای

اراده ازلای بآن تعلق گرفته که درین نزدیکی به عالم آخرت شتابی و منکوحه تو به عقد ازدواج من قرار یابد و از وی پسری متولد گشته به سرالله موسوم گردد و این زمان آن نطفه در پشت من بذکر الهی اشتغال دارد. خطیب در همان روز بر بستر بیماری افتاده بعد از سه روز به عالم عقبی شتافت. بعد از انقضای مدت زوجه خطیب در حباله نکاح سید در آمده از وی پسری متولد گردید و حسب اشاره ملقب به سرالله گردید.

آن جناب بعد از مدتی از کازرون به دارالعباده یزد تشریف آورده در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه در «کوچه دیگ بندان» طرح مسجد عالی انداخته در جنب مسجد به جهت مدفن خود مقبره بساخت و صغه و طنبی نیکو ساخته پنجره آهنین بطرف شارع نصب نمود و به ارشاد خلائق مشغول گردید [۱۸ الف]. [نقل است که] چون شیخ نظام الدین دهلوی که [از] اولیای وقت و مقتدای عصر بود و امیر خسرو دهلوی دست ارادت به دامن شیخ زده بود و شیخ نظام الدین باسید روح الله معاصر و فیما بین ایشان محبت بسیار بود، سید مکتوبی به شیخ نظام الدین نوشته از رحلت خود اظهار نموده بود و آن نامه را به مریدی داده به طرف دهلوی فرستاد و چون در دهلوی فاصد به خدمت شیخ نظام الدین رسید مکتوب را سپرد و بعد از دو روز التماس نوشتن جواب نمود.

شیخ نظام الدین دست آن شخص را بدست گرفته فرمود که نظر کن. آن شخص چون نظر کرد جمعی را دید با جنازه و مصاحف و علم بسیار در «مدرسه رکنیه» که واقع است در دارالعباده یزد. آنگاه شیخ نظام فرمود که این جنازه سید روح الله است که از دارغور و بسرای سرور انتقال فرموده و آن شخص را رخصت مراجعت داد. چون مرید به یزد رسید و حقیقت رحلت سید بر او ظاهر گردید موافق تاریخی بود که در دهلوی مشاهده نموده بود. وفات آن سید بزرگوار در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بوده.

[۱۸ ب] گوهر صدف امامت و دوحه چمن مکرمات سید
تاج‌الدین جعفر مشهور به سید پنهان علیه‌الرحمة والغفران
از آن وجه اولیای حضرت حق .

ز چشم مردمان باشند پنهان
که تا وقت شهود و کشف اسرار

کسی جز حق نداند حال ایشان

برضمیر انوار ارباب معارف و خاطر ازهر اصحاب عوارف ، مصراع :
که مهر و ماه از آن اقتباس نور کنند

روشن و مبرهن خواهد بود که سلسله نسب عالی حسب قره العین باصرة امامت
و شهباز اوج هدایت و نور انوار سیادت و دوحه چمن ولایت ، مثنوی :

سرو بن روضه صدق و صفا

تازه نهال چمن مصطفی^۱

قره عینین نبی و ولی

۱۵ میوه بستان بتول علی

سید تاج‌الدین جعفر علیه‌الرحمة والغفران به امامزاده واجب‌التعظیم والتکریم
سلالة آل طه و بیس امامزاده ابو جعفر محمد علیه‌التحیة و التسلیم انتظام دارد و آن
گوهر صدف کرامت در «محلله شهرستان» داخل شهر در زاویه خلوت معتکف گردیده
عبادت پروردگار انس و جان روز بشب و شب بروز می‌آورد و در هر جمعه به نماز
جماعت حاضر گشته به آداب فرایض می‌پرداخت . اهالی دارالعباده از لمعات انوار
۲۰ فایض البرکاتش بهره‌ور گردیده مشاهده [۱۹ الف] کرامات که از آبای عظام
به یادگار داشت می‌نمودند و معتقدان خانواده رسالت را اعتقاد بر اعتقاد افزوده به
برکت وجود فایض الجود آن زلال چشمه‌سار ولایت ابواب فتوحات دوجہانی دریافته
زنگ هموم از صفحات قلوبشان زدوده می‌گردید . چنانچه فرموده‌اند ، شعر:

هر که باشد مؤمن روشن دل نیکو نهاد

باشدش با اولیاء الله صفای اعتقاد

مؤلف « تاریخ جدید یزد » بنقل صحیح آورده که در زمان اتابکان یزد یکی از ملازمان والی در حالت مستی از منزل خود بیرون آمده بجستجوی شرابخانه پای در وادی طلب نهاد و بهر کوچه و محله میشتافت . اتفاقاً گذارش^۱ بهم منزل سید افتاده بنای کار بهاشتم نهاد سید را طلب نمود . چون آفتاب هدایت از گوشه افق مشرق عبادت طلوع نمود آن مست باده غفلت چوبی حواله فرق مبارک سید نمود . بقدرت کامله یزدانی دست آن شخص همچنان در بالامانده خشک گردید . جرعه نوش باده بیهوشی [۱۹ ب] سردر قدم آن حضرت نهاد به زبان نیاز عرض نمود ، مصراع :

عهد کردم که دگر باده گلگون نخورم

۱۰

آن جناب متبسم گشته نجات دارین او را از درگاه قاضی حاجات مسئلت نمود . در همان ساعت دست آن شخص به حالات اصلی معاودت نموده حلقه اخلاص در گوش جان جای داد و در سلك مریدان سید انتظام یافته مدته العمر از جاده متابعت وشاهراه اخلاص سرنتافت ، نظم :

بیا و محض کرامت ببین و سرّ حمایت

۲۰

چگونه دفع بلا کرد ازو بدست ولایت

و چون سنه ستمائه رخ نمود آن جناب را اشتیاق ملازمت آبای عظام از خاطر عالی سرزده حفرّار و غسل را بمنزل شریف طلب داشته امر فرمود که در همان خانه که معبد او بود حفر قبر نمودند و بیست درهم به جهت اجرت داده به غسل و تکفین امر کرد و چنانچه عادت اولیای کرامت قبایست پای بسمت قبله دراز کرده بگفتن کلمه طیبه شهادتین زبان گشاده مرغ روح شریفش بهساحت وسعت آباد دار جنان در طیران آمد و الحال [۲۰ الف] مرقد منور آن سید کرامت نسب مطاف طوایف امم و معبد علمای بنی آدم است ، مثنوی :

خاک رهش هست به از توتیا

دیده جان را بود از وی جلا

خار و خس او گل [و] ریحان بود .

مردمک دیده اعیان بود

رایحه اش زنده کند مرده را

راحت از آن خاطر افسرده را

هر کس که به اعتقاد تمام به جهت مرادات دنیوی و آخروی در شب جمعه

بدان مکان شریف بخواندن یک هزار مرتبه سوره اخلاص موفق گردد به مطالب دو

جهانی فایض می گردد و به جهت صحت بیمار بکرات تجرب به شده که یک مرتبه سوره

فاتحة الكتاب و سه مرتبه سوره توحید خوانده دوازده بار صلوات باید فرستاد .

والد مسود اوراق در باب کرامات و خوارق عادات آن سید ستوده خصال

حکایات غریب نقل می نمود، بتوهم آنکه شاید جمعی انکار نمایند خامه وقایع

نگار از اظهار آن خاموشی گزیده بذکر دیگری می پردازد .

سید سرچم

در ایام حیات و بعد از ممات آن سید مجذوب کرامات بسیار مشاهده مردم

گشته و وفات او در سنه ست و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاده مدفن او در «محلّه

سرچم» به حوالی «برج اولیا» است. هر کس را توفیق رفیق گشته به زیارت سید توجه

نماید بمرات دارین کامیاب می گردد .

سادات عریضی مشهور بسادات قل هو الله

احوال این [۲۰ ب] زمرة عظیم الشان چنانچه باید بر مسود اوراق ظاهر

نگشته که به شرح بر صفحه بیان تواند آورد. مزار متبرک آن بزرگان دین مقابل

«باغ کمال کاشی» مشهور به «گنبد هشت در» واقعست و درین مزار بطرف قبله صقه

ایست و در آنجا سه قبر است . در «تاریخ یزد» مذکور است که هر درمانده به غم

گرفتار که در آن مکان شریف یک هزار مرتبه سوره اخلاص به اخلاص بخواند به

مطالب خود فایض می گردد و بکرات تجربه شده .

صاحب خط سبز

مؤلف « تاریخ جدید یزد » در قوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در آن ایام که ولایات فارس و عراق به تحت تصرف جناب مبارزالدین محمد بن مظفر درآمده عرصه جنت فضای یزد پای تخت همایون بود به عمارت حصار و حفر خندق امر فرمود . در اثنای حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی را دیدند که اعضای او دزست و دوپاره حریر سبز که خطی سبز بر آن نوشته بود در دست و مصحفی حمایل داشت . پادشاه عدالت دستگاہ از آن حال اطلاع یافته به آن محل آمد و امر فرمود که دو پارچه حریر از دست میت گرفته بر آن خط اطلاع یابند . چندانکه سعی کردند . از دست او بیرون نتوانستند آورد . [۲۱ الف] پادشاه حواله آن کار بوقت دیگر کرده بمنزل معاودت نمود . شبانگاه در واقعه آن شخص را دید نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده و زبان به شکایت گشاده می گفت که می خواستند خط آزادی مرا باز ستانند . پادشاه از هیبت این واقعه از خواب در آمد ،

بیت:

روز دیگر که باز چرخ بلند

پرتو مهر بر جهان افکند

پادشاه امر فرمود تا آن شخص را با آن دوپاره حریر در همان مقام دفن کردند و صومعدای بر بالین اوساختند . مردمان علامات بسیار که دلالت بر کرامات می کند در آن مکان متبرک دیده اند و بر همان حوالی که مشهور است به « غازیان » بسیاری از علما و صلحا آسوده اند ، مثل مولانا شمس الدین محمد واعظ و مولانا نور الدین خطیب که از جمله اولیا بود .

در آن هنگام که یزد جز [د] شهریار در قادیسیه از لشکر اسلام منہزم گردیده راه فرار پیمود و از راه یزد متوجه خراسان شد لشکر اسلام به تعاقب تا به یزد آمدند و چنانچه در مجلد اول اشاره به آن شده اهالی فہرج کہ به دین مجوس بودند شبیخون

بر آن لشکرزده بسیاری را [۲۱ ب] شهید ساختند. به جهت بازخواست این حرکت به امر سردار عساگر مسلمانان که در مداین بود لشکری متوجه یزد و دفع فتنهٔ مجوسیان فهرج گردید . بعد از قتل و قمع مجوسیان و فتح قلعهٔ فهرج جمعی از لشکر اسلام که در آن حربگاه زخم‌دار شده بودند به یزد آمده به عالم جاودان شتافتند . اجساد مطهر آن جماعت در آن زمین به ودیعت به خاک سپردند . بنا بر آن آن مقام به «غازیان» اشتهار یافت .

سید نصر

در «محلّه سلغر آباد» به مقام «کشخوان آبشور» مدفون است . مزار فایض الانوار او مطاف طوایف انام و موضع استجابت دعای انسان است .

۱۰

سید صحرا

در حوالی سرچشمهٔ کثنویه حومه مدفون است و الحق که مزار منور آن سید به غایت بافیض است و اثر استجابت دعا به زوار آن بقعهٔ شریفه ظاهر می گردد .

مر ترضی اعظم امجد سیدرکن الدین محمد

جوهریان رسته بازار معانی و صرافان دارالعیار سخندانان و چهره گشایان

غرایب حکایات و صورت آرایان عجایب روایات عنوان جراید اخبار سلالهٔ حضرت
 ۱۵ سید ابرار و دوحهٔ چمن [۲۲ الف] ابن عم پیغمبر اطهار سیدرکن الدین محمد را باین گونه آرایش داده اند و دیباچهٔ صحایف احوال آن عالی مقدار را باین نمط توشیح و تزیین نموده اند که سلسلهٔ نسب آن جناب به چند واسطه به حضرت ابی عبدالله صلوات الله و سلامه علیه می پیوندد ، و آن سید با وجود این نسب عالی به زیور فضل و کمال آراسته و گوی ولایت در میدان کرامت از چابک سواران معرکهٔ ولایت ربوده بود
 ۲۰ و مسند قضاء دارالعبادهٔ یزد به وجود فایض الجود او زیب و زینت داشته در ایام اختیار بلزمان اقتدار در «محلّه وقت [و] ساعت» در جنب «مدرسهٔ صفویه» که آنرا «مدرسهٔ محمود شاهی» می نامند طرح مدرسهٔ عالی بنا و گنبد رفیع ارتفاع انداخته بنایان چابک دست را بکار باز داشت .

و در آن ایام حکومت خطه ارم بنیاد یزد در حوزه تصرف اتابک یوسف شاه بود و بنا بر آنکه «مدرسه محمود شاهی» از آثار اجداد او بود بر خاطرش گران آمد که سید در حوالی آن طرح این قسم عمارتی انداخت. توسن کینه در زیرین انتقام کشیده در پی سید میتاخت. [۲۲ ب] ناگاه از نهانخانه چرخ شعبده باز شعبده بازی آغاز کرده امری غریب واقع گردید و بدان سبب حکم شقاوت شعار بر آن جناب دست یافت.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در آن زمان ترسایی با جمعیتی از حیطة ضبط بیرون از دیار کفر بدار العبادة یزد آمده ساکن گردید و در «محلّه فهادان» باغی مشجر و مکروم ساخته در اهرستان باغی مشهور به «باغ ترسا» و آسیایی احداث نمود و چون آوازه تمول او در السنه و افواه افتاده بود طراران خانه بر انداز در شبی با کمند حیل به خانه او داخل شدند و به خنجر بی رحمی سر او را از بدن جدا کردند و از جواهر و نقود آنچه دست یافتند بردند. اتابک یوسف شاه که نهال کینه سید در فضای سینه نشانیده به آب شقاوت و حسد پرورش میداد و این معنی بخاطر نمی آورد، بیت:

حسد هر جا که آتش بر فرورد

هم از اول حسودان را بسوزد

این امر شنیع را به سید نسبت داد و دامن طهارت آن حضرت را بلوٹ خیانت آلوده ساخت و بی آنکه گناه بر آن عزیز ثابت گردد او را ذلیل کرده بزیر شکنجه کشید و قریب هزار تازیانه و چوب بر اعضای او زد و بعد از فضحیت بسیار و عقوبت بی شمار [۲۳ الف] که هیچ دیده را تاب مشاهده و هیچ گوش را قوت استماع آن نبود در «چاه قلعه خورمیز» با سلاسل و اغلال مقید و محبوس ساخت و زبان زمانه این ابیات باین ترانه بگوش آن حاکم ظالم شعار می رسانید، شعر:

هر که آیین ظلم پیش نهاد

بند بر دست و پای خویش نهاد

چند روزی اگر سر افرازد

دهرش آخر زیبا در اندازد

وهاتف غیبی ندای این مقال در میداد ، نظم:

که کرد در همه عالم کمان ظلم بهزه

که تیر لعنت جاوید را نشانه نشد

که در زمانه بی اعتبار طرح ستم

خیال بست که خود غیرت زمانه نشد

و مضمون این قطعه غرّا از زبان سید به گوش هوش اهل دنیا می رسد، قطعه:

در باب من ز روی حسد یک دوناشناس

دمها زدند و کوره تدبیر تافتند

واندر شب ضلال به سعی گمان نگر

موی غرض به ناوک حیلت شکافتند

ز اعمال آن مهم همه نیکی به من رسید

ایشان جزای فعل بد خویش یافتند

۱۵ و حاکم به جست و جوی خلف ارشد سعادت مند آن سید که گلی بود از جویبار

سیادت رسته و دوحه [ای] بود سر از باغ فضل و کمال بالا کشیده و چهارده مرحله

از مراحل زندگانی طی نموده و اسم سامیش میر شمس الدین محمد بود، در آمد . و

چندانکه به پای طلب دويد بسر کوی مقصود نرسید [۲۵ ب] و آن عندلیب بوستان

جلالت در «محلّه نایبانیان» مشهور به «کوچه نو» در خانه حاجی علی استرآبادی در

۲۰ قفس خفا و زاویه اختفا خود را محبوس ساخته بود و آن خادم اولاد رسالت پناه

صلوات الله و سلامه علیه کمر خدمت و بندگی بر میان جان بسته به تعهد و تفقد

حالش می پرداخت .

و در همان کوچه شخصی بود خواجه علی شاه نام که گرد گناه به پیرامن جیبش

نرسیده و دود کدورت عصیان بر عرصه خاطرش راه نیافته . در شبی از شبهای جمعه

سرفراغت بر بستر استراحت نهاد و خیل خواب بر پیشگاه عرصه دماغش مستولی شد، در عالم رؤیا به خدمت حضرت با رنعت نبی آخر زمانى علیه صلوات الله الملك المنان رسید و از جانب آن حضرت باو اشاره گردید که فرزندم شمس الدین در خانه حاجی علی در زاویه اختفا از نظر اغیار غایب است . به نزد او رفته استری به جهت سواری و يك هزار دینار آنچه برسم خرجی باو ده که متوجه دارالسلطنه تبریز گردد و اجر آن در روز جزا از من بازخواه، نظم:

خاطر محنت زدگان شاد کن

وز شب محنت زدگان یاد کن

خواجه مشارالیه انگشت قبول بدیده گذاشته عرض نمود، مصراع:

[۲۴ الف] هر چه فرمایی بجان فرمان برم.

و چون از خواب درآمد با خود گفت، مصراع :

این که می بینم به بیداریست یارب یا به خواب

و ساعتی چون شمع افروخته با دل سوزان اشک خوشحالی بارید و پروانه

صفت از آرزوی شعله شوق سید زاده اضطراب نمود و بعد از آن روی به خانه حاجی

علی نهاد و شرح حال باز نمود. بعد از اجازه به خدمت سید شمس الدین رسیده روی

نیاز در پای آن سید ستوده خصال نهاد و گفت ، شعر:

بگذشت شام محنت و صبح طرب رسید

گم شد خزان هجر و بهار عجب رسید

و نقدی که اشاره شده بود با استری تیز رفتار هامون نورد که شمال تندرو

از همراهی او بازماندی و وهم تیز گرد بگرد گردش نرسیدی پیشکش کرد و مضمون

این بیت ادا نمود ، بیت:

دربیبان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مغیلاں غم مخور

و حاجی علی نیز به تهیه اسباب ارتحال اشتغال نموده شرایط مبارکباد سفر

بادا رسانید و به تکرار این بیت غلغله از گنبد دوار در گذرانید ، بیت:

کرده‌ای عزم سفر لطف خدایار تو باد

همت اهل نظر قافله سالار تو باد

[۲۴ ب] و در همان شب در وقتی که خوان سالار قدرت طبق سیمین ماه بر روی خوان آسمان بجلوه در آورد ، شهر:

چون نافه گشاد گیسوی شام

مه جلوه کنان بر آمد از بام

بآن هنگام که مرکز ماه بدایره نصف النهار نزدیک رسید و شعاع نیر اصغر بر اطراف بساط غیرا منتشر گشت و روی زمین به جمال جهان آرای آن شمع جان-

افزای چون زاویه تهی‌دستان روشن شد آن جناب، مصراع:

چنانچه مرغ مقید برون پرد ز قفس

بر غبتهی تمام و میلی صادق پای در رکاب اشهب مراد در آورده روی بسمت تبریز نهاد. علی الصباح که بفرمان خالق الاصباح آفتاب عالمتاب از افق مشرق طلوع نمود بصحرای «نه گنبد» رسید و آن بادیه‌ای بود پرتاب و بی آب، ابر بهاری در فضای آن

از غایت تشنگی بسوختی و پیک تیز گام ماه از صعوبت آن بیابان بر آسمان راه گم

کردی، وهم جهان پیمای از مضایق آن بیرون آمدن نتوانستی و خیال عالم گرد از

منازل او راه بیرون شدن ندانستی . سمومی در آن بیابان می‌وزید که [۲۵ الف]

اثر آن بهر که رسیدی فی الحال آب گشتی و ریگ و خاک را چون کوره آهنگران

تفتان ساختی و به سبب سموم هیچ گیاه در آن صحرا و شوره‌زار مردم خوار نرستی،

نظم :

۲۰

بیابان وسیعی پسر مخافت

بهر گامی درو صدگونه آفت

هوایش آتش و آتش هوا بود

زمینش سنگ و سنگ آهن‌ربا بود

و آن سید عالی مقدار همچنان می رفت تا وقتی که آفتاب بسمت الرأس رسید و از حرارت آفتاب بمثابه‌ای افروخته گشت که هر که در هوا نظر کردی چون پروانه بسوختی و هر که قدم بر زمین نهادی چون موم بگداختی، شعر:

ز گرما آن چنان می شد نفس گرم

که لب از تاب او چون شمع میسوخت

ز باد گرم پنداری که تقدیر

بدنیا دوزخ دیگر بر افروخت

کار آن جناب باضطرار کشید و از تشنگی جگرش کباب گردید، آنگاه

پیاده شده روی نیاز بر زمین نهاد و بیچارگی و تشنگی خود را معروض رأی مقربان

در گاه احدیت نموده در آخر گفت، بیت:

آنرا که بدست لطف برداشته‌ای

بنواز و به یکبار میفکن بر خاک

[۲۵ ب] ناگاه فراش سبک سیر باد باهر خالق عباد سایه بان سحاب در

فضای هوا بر افراشت و از فیض فضل نامتناهی قطرات امطار از ابر رحمت باریده

کام امید آن جناب سیراب گردید، آن حضرت عهد نمود که چون بر اسباب و

اموال دنیوی دست قدرت یابد در آنجا قلعه ساخته چشمه آب جاری سازد، و بعد

از آنکه بمنتهای مطلب خود کامجوی شد بعهدی که کرده بود وفانموده در همان

صحرا طرح قلعه رفیع بنا انداخت مشتمل بر چهل خانه و حمام و مسجد و بازار و

دکاکین و مصنعه و برجهای عالی و دری از آهن بجا گذاشت و آن را موسوم نمود به

«نه گنبد» و آن چنان قلعه ایست که بروج آن در بلندی با شرفات فلک اعظم لاف

برابری زدی و عقاب سپهر بقوت طیران به کنگره پست آن نتوانستی پرید و سر

طایر باوجود بلند پروازی به پیرامن خا کریز آن نتوانستی رسید، مصراع:

قلعه چون قلعه سپهر بلند

و در چهار فرسخی دهی بوده اهر کان نام، خریداری نموده آب آن را در میان

قلعه جاری ساخت و باغات و بساتین احیا نموده چهل نفر را در آنجا به توطن امر فرمود و به جهت هر يك مرسوم و مواجب مقرر داشت و قری و مزارع و بساتین خریداری کرده بر آن وقف ساخت و مقرر کرد که حاصل آنها صرف [۲۶ الف] اطعام فقرا و ابناء السبیل گردد و موقوفاتی که مقرر کرده بود در کتابه مسطور و مرقوم گردانید.

در تواریخ مبسوطه مسطور و مرقوم است که آن حضرت بقیه آن روز و آن شب در آن مکان توقف نمود و بامداد که کبوتر سفید بال صبح از آشیانه سپهر پر زدن گرفت و زاغ شب سیاه قام عنقا صفت از نظر پنهان شد ، نظم:

به فال همایون چو طاوس مهر

خرامان شد اندر ریاض سپهر

آن جناب پای مبارک بهر کاب سعادت در آورده عنان عزیمت به جانب آذربایجان اعطاف فرمود و در مدت شش روز از یزد به او جان رسیده در منزلی قرار گرفت .

در آنوقت پادشاه سعید سلطان ابوسعید در او جان بر سریر سلطنت متمکن و آوازه عدالتش در اطراف و اکناف جهان منتشر گردیده بود و آن حضرت چنان

پادشاهی بود که عنان تسخیر بر سر توسن سبز خنگ فلک کرده و کمند تصرف در گردن روزگار سرکش افکنده، از بیم آتش شمشیر برق آتارش باد را زهره آن

نبود که مخالف صورت راستی تواند وزید و از هیبت سنان [۲۶ ب] جان ستان صاعقه کردارش آب قوت آن نداشت که بر روی خاک کج تواند رفت ، شعر:

جهان را خلعت امن آن چنان داد

تیغ که از ننگ عریانی شد آزاد

ز عدلش جان مظلومان سحر گاه

فرامش کرده تیر اندازی آه

و مسند وزارت اعظم به وجود فایض الجود دستور نصفت آثار و وزیر عدالت-

شعار خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشیدالدین فضل الله آرایش داشت. آن

جناب دستوری بود که رای منیرش در شب هر حادثه آفتاب‌یست روشنی افزای و پرتو
شمع ضمیرش در تیرگی هر واقعه نور یست ظلمت زدای، نظم:

بی دستیاری قلم بی قرار او

تخت ملوک را نبود پای بر قرار

آن جناب در شبی از شبها بعد از آداب فرایض و عبادات و ادای دعا و تسبیحات
سر بر بالین فراغت نهاد. در عالم نوم چشمش بر جمال جهان آرای سلطان سر بر رسالت
و صاحبقران ممالک جلالت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات روشنایی یافته
سر بر پای آن حضرت گذاشته زبان ثنا بگشود و نقش این ابیات از صحیفه منقبت--
گستری فرو خواند، [۲۷ الف] بیت:

کای مبارک پی شهنشاهی که حاصل می کند

اختران در آسمان از طلعت نیک اختر

مورد دولت شود چون سایه فر همای

بر همان بومی^۱ که تو ظل همایون گستری

من چه گویم در کمال کبریای حضرت

آفرین باد آفرین کز هر چه گویم برتری

آن حضرت بر زبان معجز بیان فرمود که ای غیاث الدین فرزندان شمس--
الدین بدین ملک آمده از حال او باز رسیده قصه او را به پادشاه ابو سعید بگوی و
به ملامت و دلجویی او تقصیر منمای. خواجه انگشت قبول بر دیده اخلاص بین
گذاشته گفت، مصراع:

بهر چه حکم کنی نافذست فرمانت.

و از خوشحالی آن واقعه از خواب در آمد و بقیه شب را به عبادت و طاعت
گذرانید تا وقتی که عارض صبح روشن از شکن [زلف] شب تار درخشیدن آغاز کرد
و شامهای کافوری به عوض غالیه‌های عنبر تر بر اطراف چرخ اخضر پدید آمدن گرفت.